

# قدرت مردم

حمید دباشی

مقاله زیر ترجمه ای است از متن اصلی به زبان انگلیسی که نخستین بار در نشریه مصری ال‌ا‌ه‌رام (نسخه انگلیسی) به چاپ رسید.  
<http://weekly.ahram.org/2009/953/op121.htm>

خُنک آن قماربازی که بباخت هر چه بودش  
بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر  
- مولوی

انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ به عنوان یکی از باشکوهترین نمودهای اراده سازش ناپذیر مردم ایران برای بدست آوردن نهادهای پایدار دموکراتیک در تاریخ ثبت خواهد شد. متولیان مستأصل جمهوری اسلامی، با آگاهی کامل از عدم مشروعیت خود، بی هیچ معطلی این رویداد را نشانه مشروعیت حکومت خود اعلام کردند. آنها در اشتباهند. این رای به مشروعیت آنها نبود. بلکه رای بود به عدم آن -- هر چند در چارچوب تنگ حصارهای فقهی قرون وسطایی که خود به دور اصول و مفاهیم شهروندی در یک جمهوری به واقع آزاد و دموکراتیک پیچیده اند. «اپوزیسیون» نحیف خارج از کشور هم با عجله آنانی را که در انتخابات شرکت کرده بودند به باد سرزنش گرفت، و در هنگامه ای که بیش از ۸۰٪ واجدین شرایط خودخواسته در انتخابات شرکت کرده اند، لجوجانه بر تغییر رژیم پای فشرده. این دو تعبیر عجولانه، پیش پا افتاده، و از روی درماندگی، هر دو نادرستند.

پس بگذارید اول به بازندگان این انتخابات پردازیم. اولین، اصلیتین و مهمترین بازنده انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۸، شخص سیدعلی خامنه ای، مقام رهبری و ولی فقیه است. اگر این انتخابات -- فرآیند انتخابات و نه نتیجه قلب شده اش -- درسی در خود داشت، آن درس جز این نبود که ملت آن قدر سفیه نیست که نیازمند فقیهی باشد که چوپانش شود. این انتخابات بلوغ سیاسی ملتی را نشان داد که اکنون می تواند به استعدادهای خود تکیه زند و مفهوم مبتدل ولایت فقیه را از گفتمان سیاسی اش بزدايد. صرف وجود نهاد رهبری توهینی به شعور دموکراتیک و اراده جمعی این ملت است. اگر علی خامنه ای ذره ای شرافت در وجودش باقی مانده بود، در پاییز پدرسالاریش، این نهاد مبتدل را برای همیشه بر می چید، به جایش مجلس بازنگري قانون اساسی را فرا می خواند، و سه نهاد انتصابی و

غیر دموکراتیک دیگر -- مجلس خبرگان، شورای نگهبان، و مجمع تشخیص مصلحت -- را نیز منحل می کرد. این نهادها میراث پابرجای حکومت مذهبی اند که جایی در یک جمهوری دموکراتیک ندارند. اکثریت کثیر ایرانیان مسلمانند، میلیونها تن از آنان هم مسلمان نیستند، و یا مسلمان معتقد و مقید نیستند -- اما هیچ کدام از اینها نباید کمترین ربطی به امتیازات و وظایف آنها به عنوان شهروندان یک جمهوری داشته باشد. با تماشای فرسایش ذره ذره مشروعیتی که انقلاب اسلامی مدعی اش بود، علی خامنه ای که بزودی هفتاد ساله می شود، می توانست با زدودن این موانع قرون وسطایی از پیش روی خواسته های دموکراتیک ایرانیان، از خود یادگاری نیک بر جای نهد. ساده بگویم، دیدن رفتار نوکر مآبانه و چاپلوسانه انسانهای بالغ و میانسال، از محمود احمدی نژاد گرفته تا میر حسین موسوی، در مقابل انسانی دیگر ناخوشایند است. فرق میان شاه و رهبر چیست؟ هیچ!

بازنده بعدی ولی نه چندان کم اهمیت تر این انتخابات، هر چند برنده آن اعلام شد، آن عوامگرایی دلقک و حقه باز بی رقیب، محمود احمدی نژاد، فرزند حرامزاده انقلاب اسلامی است. او با عوامفریبی و قشری گرایی اش نماینده فاشیستی ترین تمایلات در انقلاب و جمهوری اسلامی است. همه انقلابها میزانی از عوامگرایی را با آرمانگرایی و اهداف متعالی خود می آمیزند. اما در مورد انقلاب اسلامی، این تمایل در شخص عوامفریبی تجلی یافته که می خواهد با رشوه دادن به محرومان، با سیاستهای اقتصادی شیادانه که به عوض آموزش ماهیگیری به مردم ماهی می دهد، و با یارانه ها و ولخرجیهای دولتی به جای ایجاد شغل، بر اریکه قدرت باقی بماند. سیاستهای اقتصادی احمدی نژاد فاجعه آمیز و از نظر ساختاری مخرب بوده اند. آنها مسبب تورم دو رقمی و بیکاری مزمن در اقتصاد نفتی هستند که سرنوشتش بازیچه تغییرات تند بازارهای جهانی است که از درک و کنترل احمدی نژاد خارج است. عوامگرایی مذهبی و دعاوی مضحکش بر ارتباطات غیبی هم جز شوخیهایی موزیانه با سمبها و نشانه های مقدس و مألوف مردم نیست.

بازنده بعدی، کمپین انتخاباتی ضعیف موسوی بود -- کمپینی با مشاوره ضعیف و آمادگی کم، پر از سمبولیسم رنگی اما با محتوایی کمرنگ، و بدون یک برنامه عمل مشخص و مدون، برنامه ریزی سیاسی و تلاش برای جلب اعتماد طیف وسیعتری از رأی دهندگان. کمپین موسوی بیش از حد نخبه گرا بود، و انتخاب نشانها و شمایل بصری اش بیشتر ملهم از سلیق شمال تهرانی بود، تا متأثر از هدف ایجاد جذابیت برای تمام اقشار در یک اقتصاد نفتی. تأخیر موسوی در ورود به کارزار انتخاباتی، عدم هماهنگی اش با محمد خاتمی، و حضور به نسبه ضعیفش در مناظره با احمدی نژاد، همه نشان از عدم آمادگی داشتند. هر چقدر احمدی نژاد نمودار و آمار و پرونده همراه داشت تا آنها را با منش اوباشانه اش به رخ کشد و خود را «مردی از جنس مردم» جا زند، موسوی چیزی برای ارائه جز نجابتش به همراه نداشت. رشته کلام از دستش در می رفت، با صدایی نارسا از روی نوشته می خواند، و بعضاً قبل از

پایان وقتش حرف برای زدن کم می آورد. مشکل جنبش دموکراسی خواه ایران این نیست که نمی تواند فردی چون اوباما تولید کند -- به فرض که او الگو باشد. موسوی به خوبی قادر بود یک اوبامای ایرانی باشد. مشکل در نداشتن یک دیوید اکسلراد یا دیوید پلوف ایرانی بود [David Axelrod و David Plouffe، دو تن از مشاورین ارشد کمپین انتخاباتی اوباما در سال ۲۰۰۸ بودند - مترجم] -- چیزی که کمپین موسوی سخت بدان محتاج بود. عده ای مسلمان تازه به دوران رسیده، پست مدرن حلقه، اطراف او را تشکیل می دادند که هیچ ایده و ابتکاری برای جلب انواع و اقسام رأی دهندگان بالقوه نداشتند. اگر موسوی نهایتاً قادر به جذب بسیاری از این افشار شد، به خاطر اعتبارش به عنوان یک قهرمان جنگ (به زعم رفقا و طرفدارانش) بود، به خاطر حفظ سلامت اقتصاد و تمامیت ارضی کشور در جریان جنگ ۸ ساله ایران و عراق. اما او همچنین با نسلی جدید مواجه بود که به او و زنش، زهرا رهنورد، به دیده تحسین می نگریست و آنها را از روی حسن ظن دوست می داشت. اما حسن ظن به تنهایی هیچگاه برای بردن در انتخابات کافی نیست. منظور از این سخن این نیست که در انتخابات تقلب نشد. می خواهم بگویم استراتژیهای ابتدایی بسیاری برای جلب نظر رأی دهندگان متنوع وجود داشت که کمپین موسوی از آنها غفلت نمود.

بازنده دیگر انتخابات ایران میراث جرج دبلیو بوش یعنی همان دکترین بوش-ولفویتز بود. به عراق و پاکستان و افغانستان در دوسوی ایران نگاه کنید و بعد به ایران ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، جایی که میلیون ها ایرانی در نظم و صلح و شادی و آرامش و هیجان پای صندوق های رای رفتند. رای دهندگان ایرانی به محض آنکه دیدند رأیشان دزدیده شده به خیابان ها ریختند، درست همان کاری که آمریکایی ها می بایست در سال ۲۰۰۰ می کردند و نکردند. علاوه بر دکترین بوش-ولفویتز، لیست بازندگان شامل کنگره آمریکا و ستاد فرماندهی آن یعنی آی پک (AIPAC، لابی حامی اسرائیل در آمریکا) نیز می شود. به سختی بتوان کنگره آمریکا را در موقعیتی تصور کرد که ریاکاری و دورویی اش با چنین شفافیتی هویدا شود. ۱۲ ژوئن، شب پیش از انتخابات ایران، به اشارت آی پک عوامل آن در کنگره آمریکا شروع به اعمال فشار برای تصویب قطعنامه ای کردند که تحریم های اقتصادی شدیدتری علیه ایران وضع می کرد. آنها امیدوار بودند خبر تحریم های تازه شانس پیروزی احمدی نژاد را، که به اعتراف مقامات اسرائیل کاندیدای مورد نظر این کشور بود، افزایش دهد.

لیست بازندگان شامل سلطنت طلبان ایرانی مقیم خارج نیز بود و همراه آنان شامل تمامی ورشکستگان سیاسی و خبرچینان بومی و روشنفکران کمپرادور از واشینگتن دی سی تا کالیفرنیا؛ با مراکز بی مصرفی که برای «گفتگو» با ایران و نجات «دموکراسی» در آن تأسیس کرده اند. این خیزش مردمی و خودجوش آن ها را به شکل دسته ای مشنگ در نظرها جلوه داد.

تنها پیروز انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ مردم ایران بودند، فارغ از آن که به چه کسی رأی دادند؛ یعنی بیش از چهل میلیون نفر از ۴۵ میلیون واجدین شرایط، به بیان دیگر بیشتر از ۸۰٪ آن‌ها. این انتخابات نشان داد اراده دموکراتیک ایرانیان علیرغم تلاش مقامات غیرمنتخب جمهوری اسلامی بر عقب راندن آن به مرحله ای بازگشت ناپذیر رسیده است.

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ نشان داد ایرانیان قادرند حول عقاید متفاوت متشکل شوند، در کارزار انتخاباتی کاندیداهای محبوب خود شرکت کنند، و آرام و مسالمت جویانه در انتخابات مشارکت نمایند. و به همین خاطر زمان آن رسیده تا روحانیان شیعه بساط خود را جمع کنند و به حوزه های علمی برگردند؛ تا شارلاتان های خواستار تغییر رژیم مانند پل ولفویتز با خفت بازنشسته شوند؛ تا فرصت طلبان و روشنفکران کمپرادور شاغل در اندیشکده های شهر واشینگتن دی سی و دانشگاه ستنفورد به شغل نصفه نیمه، معلمی سابقشان برگردند.

باید بگویم یکی دیگر از بازندگان بزرگ شیخ حسن نصرالله بود. نصرالله باید بداند پایبندی به آرمان فلسطین و سرنوشت شیعیان لبنان در قلب و ذهن ایرانیان ریشه دارد نه در جیب کثیف سیدعلی خامنه ای. اعراب به طور عام و فلسطینیان به طور خاص باید بدانند ایرانیان آن‌ها را با دقت زیر نظر دارند و خواهان شنیدن صدایشان هستند. انتفاضه، ایران را باید از شعار «ایران شده فلسطین، مردم چرا نشستین؟» در خیابان های تهران شناخت. روشنفکران عرب و مسلمان باید علناً از این جنبش مردمی، داخلی، و مسالمت جویانه برای دموکراسی دفاع کنند. عوامل آی پک در کنگره آمریکا -- ژنرال های اسرائیلی که همگی به طور کامل طرفدار پیروزی احمدی نژاد بودند -- با سیدحسن نصرالله همقطار شده اند.

تمامی حکام عرب و مسلمان باید بدانند که جوانان آنها وقایع ایران را با علاقه ای مضاعف دنبال می کنند. برادران و خواهران ایرانیان در سراسر جهان اسلام و جهان عرب به سایت های فیس بوک و تویتر دسترسی دارند. جوانان مسلمان و عرب در گوشه گوشه دنیا از ابتلا به خواسته هایی که ایرانیان با شجاعت برای به دست آوردن آنها در برابر گلوله ها و باتوم های استبداد سینه سپر کرده اند ایمنی ندارند. این نسل پسا-ایدئولوژیک است که به تشویش های سیاسی پدران و مادرانش اهمیتی نمی دهد. این نسل از طریق یک قیام مردمی و کاملاً مشروع، بدون یک میلیمتر میدان دادن به امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، خواهان حقوق انسانی و مدنی و حقوق زنان است و آن را به دست خواهد آورد. متولیان جمهوری اسلامی در حال نقض اصل ۲۷ قانون اساسی خود هستند، زیرا تا جایی که من می دانم این جنبش نه انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه خواسته ای مردمی برای دستیابی به حقوق مدنی است. عوامل آمریکا نه ایرانیانی که در خیابان های تهران چماق و گلوله می خورند، بلکه

حکام قرون وسطایی جهان عرب اند که خواسته های دموکراتیک مردم خود را خفه می کنند. بترسید از روزی که جوانان مسلمان و عرب درسشان را از برادران و خواهران ایرانی خود یاد بگیرند و خواهان حقوق مسلم خود مانند حقوق بشر، حق تجمع صلح آمیز، حق آزادی بیان، برابری زن و مرد، امکانات اقتصادی، و احترام به کرامت انسانی و حکومت قانون شوند.

حمید دباشی - جامعه شناس و استاد ادبیات مقایسه ای، دانشکده زبانها و فرهنگهای خاورمیانه و آسیا، دانشگاه کلمبیا، نیویورک